

به سوی ده‌گراسی توده بنیان:  
در ضرورت باز-سازماندهی نیروهای چپ انقلابی

سهراب رضوانی



به سوی نوگرایی و نوآوری

در ضرورت باز-سازماندهی نیروهای

چپ انقلابی

سهراب یزدانی

من پو

«بگذارید بی‌پرده بگویم: از چشم‌اندازی تاریخی، اشتباهاتی که یک جنبش واقعاً انقلابی مرتکب می‌شود بی‌اندازه پربارتر و ارزشمندتر از لغزش‌ناپذیری بهترین «کمیته‌ی مرکزی» است.»

«مسائل سازمانی سوسیال‌دموکراسی روسی»

رزا لوکزامبورگ ۱۹۰۴

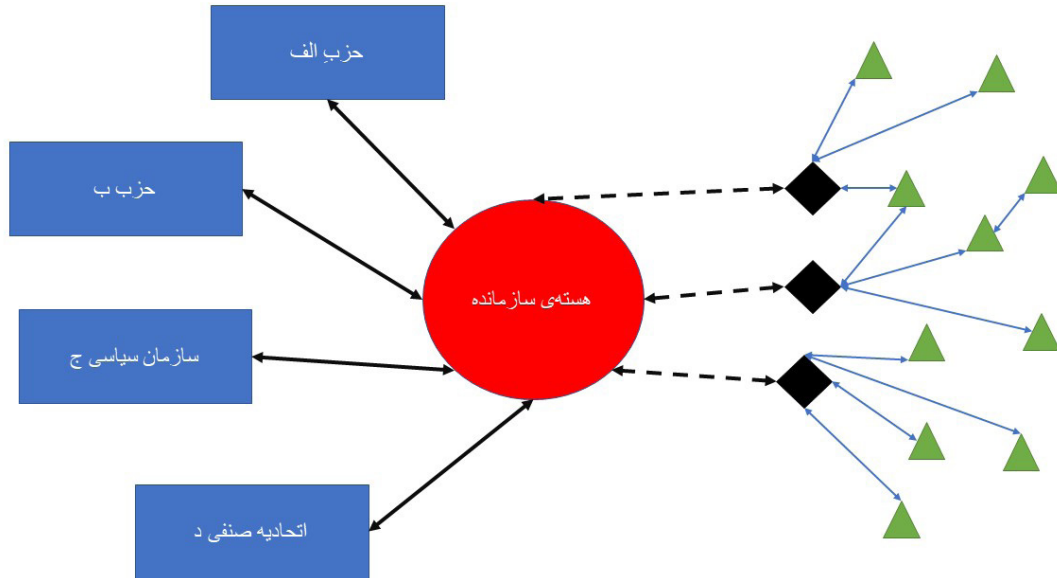
حدوداً پنج ماه از آغاز انقلاب ژینا گذشته است و جریان‌ها و سازمان‌های مختلفی در طیف چپ انقلابی مبارزات و تلاش‌هایشان برای سازماندهی این قیام را، چه در داخل و چه در خارج از کشور، شدت بخشیده‌اند. با وجود سرکوب خونین مبارزات و فضای امنیتی و پلیسی، تعداد قابل توجهی از کمیته‌ها و سازمان‌های سیاسی در همین مدت کوتاه شکل گرفته و اعلام موجودیت کرده‌اند. در این میان، علاوه بر تحركات وسیع نیروهای راست‌گرا و ضدانقلاب که شبانه‌روز از طریق لابی‌گری و شرکت در کنفرانس‌های امنیتی و مباران رسانه‌ای در تلاشند تا انقلاب ژینا را به نفع خودشان مصادره کنند، این خطر همواره وجود دارد که نیروها و سازمان‌های انقلابی، در کوران مبارزات و مقاومت‌های هرروزه علیه نیروهای ضدانقلابی، به سمت فرم‌های سازمانی غیردموکراتیک یا فرقه‌گرا سوق یابند، از محتوای انقلابی و مترقی خویش تهی شوند و مشروعیت و مرجعیتشان را نزد توده‌ها از دست

دهند. به همین خاطر، حل و فصل مشکلات سازمانی در درون سازمان‌های چپ انقلابی به اندازه‌ی مقابله و مبارزه با جریانات ضدانقلابی مهم و حیاتی است. در ادامه تلاش می‌کنم در سطح درون‌سازمانی به چند مسئله‌ی ضروری اشاره کنم و برای حل و فصلشان پیشنهاداتی ارائه دهم.

در این نوشته، حوزه‌ی بحثم را فقط به کوچک‌ترین واحد تشکلهای سیاسی، یعنی کمیته‌های محلات، محدود می‌کنم. با این وجود، گمان دارم که بحث‌های حاضر در این متن، حاوی نکاتی در مورد سازمان‌های سیاسی بزرگتر (همچون پلتفرم‌های هماهنگی و همبستگی یا احزاب) نیز خواهد بود. همینطور به سازمان‌های مدنی، کمیته‌ها و شوراهای کارخانه‌ها، ادارات و مدارس و... نخواهم پرداخت، چرا که ماهیت سازماندهی یک تشکیلات سیاسی به کلی متفاوت از سازماندهی تشکلهای مدنی و تشکلهای مرتبط با محیط کار است. بدیهی است که در این متن درباره‌ی کمیته‌های محلات حقیقی‌ای که در صحنه حضور واقعی و میدانی دارند صحبت می‌کنم و نه کمیته‌های جعلی‌ای که به صورت فله‌ای در شبکه‌های مجازی به شکل صفحه ساخته شده‌اند، بدون آنکه هیچ هسته‌ی سازماندهی یا پشتوانه‌ی مردمی‌ای در داخل ایران داشته باشند. تشخیص کمیته‌های محلات جعلی از غیرجعلی مسئله‌ای است که در نوشته‌های دیگر به آن پرداخته شده و به گمانم نیازی به بازگویی آن در اینجا نیست. امیدوارم که این نقد رفیقانه مورد استقبال جریانات مختلف در چپ انقلابی قرار بگیرد و منجر به گفت‌وگوی بیشتر در این زمینه شود.

هنگامی که به روند شکل‌گیری کوچک‌ترین واحد سیاسی توده‌بنیاد، یعنی کمیته‌های محلات نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چگونه هسته‌ی اولیه‌ای از سازمان‌دهندگان که با هدف بسیج توده‌ها کمیته‌ی محله را تشکیل می‌دهند، در نهایت بایستی شکاف میان خود و پایه‌ی توده‌ای را، که به مرور جذب کمیته شده‌اند، حل و فصل کنند. این شکاف میان هسته‌ی سازمانده و پایه‌ی توده‌ای به چه ترتیبی به وجود می‌آید و در فرآیند حرکت کمیته‌ی محلات می‌تواند چگونه می‌تواند مشکلاتی را به بار بیاورد؟

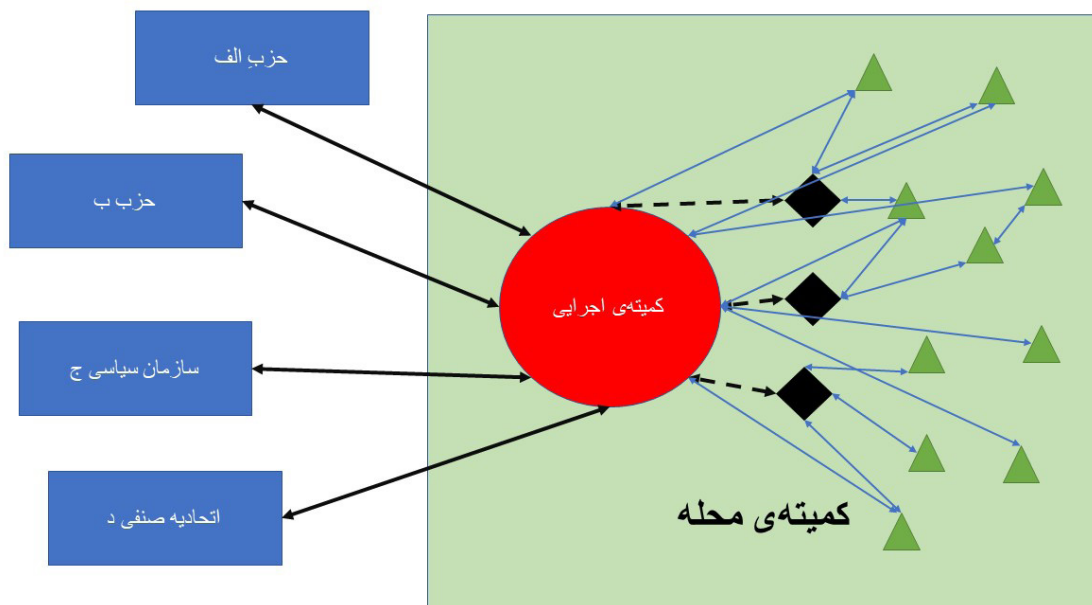
هسته‌ی سازمانده از مجموعه‌ای از مهارت‌های خود-سازماندهی، آگاهی سیاسی و شبکه‌ی گسترده‌ای از روابط برخوردار است و دقیقاً به دلیل همین ویژگی‌ها از این توان برخوردار است که دست به تشکیل یک کمیته‌ی محلی بزند و پروژه‌هایی برای تعامل با دیگر افراد محله طراحی و اجرا کند. هسته‌ی سازمانده، فارغ از اینکه از دل یک حلقه‌ی دوستی به وجود آمده یا از گرد هم آمدن چند عضو از سازمان‌ها یا احزاب بزرگ‌تر شکل گرفته باشد، در حکم موتور کوچکی است که می‌تواند موتور بزرگ‌تر توده‌ها را بسیج کند. تصویر زیر ترسیم‌کننده‌ی بافت اولیه‌ی روابطی است که بسیاری از هسته‌های سازمانده، لاجرم، در آن قرار می‌گیرند و در درون آن رشد می‌کنند.



اعضای هسته‌ی سازمانده ممکن است پیش از شکل‌دهی به هسته، با احزاب، سازمان‌های سیاسی، اتحادیه‌های صنفی و دیگر سازمان‌ها در تماس بوده باشند و در نتیجه ارتباطات آن‌ها با این سازمان‌ها بر نحوه‌ی شکل‌گیری آن‌ها اثر گذاشته باشد. این امکان نیز وجود دارد که هیچ‌کدام از اعضا، پیش از شکل‌دهی به هسته، هیچ‌گونه ارتباطی با دیگر سازمان‌ها نداشته باشند. با این‌وجود بنا به ضرورتِ فعالیت در جامعه‌ی سیاسی، می‌توان پیش‌بینی کرد که این اعضا، دیر یا زود، یا خودشان به سازمان‌های دیگر رجوع خواهند کرد و یا دیگر سازمان‌ها به سراغشان خواهند آمد.

علاوه بر سازمان‌های مختلف، هسته‌ی سازمانده با افرادِ محله نیز در ارتباط قرار دارند. هرچند این ارتباط بی‌میانجی نیست. بلکه این ارتباط به میانجی افراد خوشنام و پرنفوذِ محله، جوانانِ فعال و همین‌طور افرادی که ارتباطات وسیعی درونِ محله دارند (مثلاً صاحبِ سوپرمارکت محله) برقرار می‌شود. در تصویر بالا این افراد پرنفوذ با رنگ سیاه و دیگر افراد محله با رنگ سبز مشخص شده‌اند.

در تصویر بالا، هنوز با شکلِ اولیه‌ی کمیته‌ی محلات مواجه نیستیم. چرا که افرادِ محله هیچ نقشی در تصمیم‌گیری‌های هسته‌ی سازمانده ندارند. در بهترین حالت، می‌توان تصور کرد که هسته‌ی سازمانده در هماهنگی و مشورت با افرادِ پرنفوذِ محله دست به طراحی و اجرای پروژه‌هایشان می‌زنند. کمیته‌ی محله هنگامی شکل می‌گیرد که هسته‌ی سازمانده در همراهی با اعضای محله جلساتی را تشکیل دهد و پایه‌ی توده‌ای و هسته‌ی سازمانده در کنار یکدیگر تصمیم‌گیری‌های مربوط به کمیته را انجام دهند. تصویر زیر ترسیم‌کننده‌ی ساختارِ ابتدایی یک کمیته‌ی محلات است.



در این تصویر، هسته‌ی سازمانده، حالا به عنوان یک اندام در درونِ بدنِ جدیدِ کمیته‌ی محله، تبدیل به کمیته‌ی اجرایی شده است. یعنی همان عملکردهایی که تا پیش از این داشته (عملکردهای سیاسی، روابط عمومی، لجستیکی، آموزشی و...) حالا همگی در خدمتِ کمیته‌ی محله قرار گرفته‌اند. اگرچه ممکن است که همان اعضای پیشینِ هسته‌ی سازمانده، اولین اعضای کمیته‌ی اجرایی نیز باشند، اما می‌توان تصور کرد که فعالان پایه‌ی توده‌ای نیز وارد کمیته‌ی اجرایی شوند و فرمانِ عملکردهای اجرایی را در دست بگیرند.

علاوه بر آن، عدم توازنِ میان مقدارِ ارتباطِ اعضای پرنفوذ و دیگر اعضای محله با کمیته نیز به مرور کم و کمتر می‌شود. چرا که حالا همه‌ی اعضای محله می‌توانند در جلسات شرکت کنند، مشورت دهند و در تصمیم‌گیری‌ها شرکت کنند. با این وجود همچنان نباید فراموش کرد که کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده)، به خاطر مهارت‌های خود-سازماندهی، آگاهیِ سیاسیِ غنی‌تر، ارتباطاتِ وسیع‌تر، نزدیکی به سازمان‌ها و احزابِ سیاسیِ بزرگتر و بسیاری عوامل دیگر، از جایگاهی ویژه در کمیته برخوردار خواهد بود. شکافِ بین کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) و پایه‌ی توده‌ای شکافی ساختاری در کمیته‌های محلات است که بایستی هم در کمیته‌ها به رسمیت شناخته شود و هم با دقت مورد بررسی قرار گیرد.

در این میان، اینکه کلیتِ کمیته خود را به عنوان یک سازمان با فرمِ غیرسلسله‌مراتبی و افقی تعریف کند و چنین ادعا کند که همه‌ی تصمیمات بر مبنای توافقِ همگانی گرفته می‌شود نه تنها شکافی ساختاری میان کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) و پایه‌ی توده‌ای را از بین نمی‌برد بلکه آن را از چشمانِ اعضای کمیته نیز پنهان می‌کند. شکافِ میان کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) و پایه‌ی توده‌ای، در بدترین حالت می‌تواند کمیته‌ی محله را

از مقصود اولیه‌اش، یعنی کمک به خود-سازماندهی توده‌ها، منحرف و آن را تبدیل به محیطی برای عضوگیری سازمان‌ها و احزاب بزرگتر کند. این اتفاق، خصوصاً در کمیته‌هایی که هسته‌ی سازماندهی پیوندی مشخص با احزاب دارند بیشتر احتمال دارد که رخ دهد. به این ترتیب که اعضای حزبی کمیته (که احتمالاً نقش‌هایی در کمیته‌ی اجرایی نیز دارند)، منافع حزبی خود را بر منافع محلی و توده‌ای کمیته ترجیح دهند و پروژه‌ها را طوری تعریف کنند و پیش ببرند که به رشد حزب کمک کند، حتی به قیمت غیرفعال شدن توده‌ها. همینطور این احتمال وجود دارد که اعضای غیرحزبی کمیته، با به دست گرفتن نقش‌های اجرایی و کسب تجربه و ارتباط‌گیری با سازمان‌های مختلف، قدم بعدی در رشد فردی خودشان را در عضویت در سازمان‌های بزرگتر و احزاب ببینند و با این چشم‌انداز فعالیت‌های کمیته را انجام دهند. در این میان، ممکن است اعضای حزبی کمیته چنین ادعا کنند که محتوای سیاسی و برنامه‌ی عملی حزب در راستای گسترش کمیته‌ی محلات و تقویت مبارزات توده‌هاست و به همین خاطر رشد و گسترش حزب، در نهایت منافع کمیته‌های محلات را تأمین خواهد کرد. حتی با فرض اینکه حزب به محتوای سیاسی خویش پایبند باشد و صادقانه این محتوا را پیش ببرد، باز هم این محتوای سیاسی در تضاد با فرم سازمانی کمیته‌های محلات قرار دارد. تضادی که ناشی از روابط نابرابر قدرت میان پایه‌ی توده‌ای و هسته‌ی سازماندهی است.

از آنجایی که از همان ابتدا، رابطه‌ی قدرت میان کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازماندهی) و پایه‌ی توده‌ای، رابطه‌ای نامتوازن و کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازماندهی) از نفوذ و تأثیرگذاری بیشتری به نسبت دیگر اعضا برخوردار است، بسیار محتمل خواهد بود که در شرایط بحرانی که کمیته نیازمند تصمیم‌گیری‌های سریع و ضربتی است، تصمیماتی که از جانب کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازماندهی) پیشنهاد می‌شود از طرف اکثریت پذیرفته و اجرا شود. بسیار محتمل است که رفته رفته فعالان پایه‌ی توده‌ای، بنا بر اعتمادی که به کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازماندهی) دارند بخش بیشتری از بار تصمیم‌گیری را بر دوش آنان بگذارند و به این ترتیب، اقلیت هسته‌ی سازماندهی بر اکثریت پایه‌ی توده‌ای حکمفرما شود. این رابطه‌ی نامتوازن، تا هنگامی که سطح اختلافات درونی در کمیته پایین باشد ممکن است اشکالی ایجاد نکند و حتی باعث شود که تصمیمات بسیار سریع‌تر گرفته شود و کمیته با چابکی بیشتری عمل کند. اما در زمان‌هایی که سطح اختلافات درونی بالا می‌رود و کمیته با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می‌کند، همان هسته‌ی سازماندهی که مورد اعتماد همگان بود، رفته رفته، از زاویه‌ی دید پایه‌ی توده‌ای، ممکن است به عنوان هسته‌ی بدون مشروعیت و مرجعیت دیده شود و زمینه برای فروپاشی کمیته آماده گردد. حل و فصل این شکاف ساختاری، البته، از طریق حذف کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازماندهی) از روابط درونی کمیته

امکان‌پذیر نیست. بلکه مسئله اینجاست که چگونه کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) یک کمیته می‌تواند مشروعیت و مرجعیت خویش را پایدار نگه دارد و شکاف میان خود و پایه‌ی توده‌ای را از طریق متوازن‌سازی روابط درونی کمیته حل و فصل کند؟ با توجه به تاریخچه‌ی تاریک و غیرقابل دفاع برخی از احزاب ظاهراً چپ انقلابی که هم‌اکنون نیز با فعالیت‌های فرقه‌گرایانه و فرصت‌طلبانه‌شان به تخریب جریان چپ انقلابی می‌پردازند، چطور می‌توان از کمیته‌ی محله در مقابل احزاب و سازمان‌های بزرگتر، که قصد دارند کمیته را در کنترل خویش درآورند، محافظت کرد؟ بخشی از پاسخ در نوع دموکراسی و شیوه‌های تصمیم‌گیری جمعی است. شرایط تصمیم‌گیری جمعی در کمیته‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد. در یک کمیته ممکن است که بر حسب اعتماد جمعی به افراد حاضر در هسته‌ی سازمانده، نقش‌های اجرایی، ارتباط‌گیری‌ها و شرکت در جلسات خارج از کمیته، و... بر عهده‌ی این افراد گذاشته شود. در کمیته‌ای دیگر ممکن است همه‌ی افراد برای نقش‌های اجرایی نامزد شوند و بر مبنای رأی اکثریت این نقش‌ها به افراد واگذار شود (عموماً همان افرادی که در هسته‌ی سازمانده هستند رأی اکثریت را در اختیار دارند). با وجود شرایط مختلفی که کمیته‌ها دارند، برای حل شکاف میان کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) و پایه‌ی توده‌ای، اجرای دموکراسی توده‌بنیاد ضرورت می‌یابد و بایستی به عنوان یک اصل عام به اجرا درآید:

**در کمیته‌های محلات تصمیم‌گیرنده پایه‌ی توده‌ای است و کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) بایستی فقط و فقط در همبستگی با پایه‌ی توده‌ای کمیته قرار داشته باشد.**

در اینجا منظور از «همبستگی» این است که در هر کمیته‌ی محله، کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) تحت رهبری پایه‌ی توده‌ای عمل کنند و به توده‌ها، آنطوری که خودشان می‌خواهند کمک کند. این موضوع در سطح تصمیم‌گیری جمعی می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. در رادیکال‌ترین شکل ممکن، افرادی که به عنوان هسته‌ی سازمانده مورد اعتماد کمیته‌ی محله قرار می‌گیرند یا از طرف آن‌ها در کمیته‌ی اجرایی نقش‌هایی را بر عهده می‌گیرند، بایستی در تصمیمات اساسی و استراتژیک حق رأی‌شان را به پایه‌ی توده‌ای واگذار کنند و در جلسات اساسی و استراتژیک کمیته‌ی محله بر مبنای تصمیماتی که پایه‌ی توده‌ای می‌گیرند و پیشنهادهاتی که آن‌ها ارائه می‌دهند پروژه‌های مختلف را طراحی و اجرا کنند. به عنوان مثال ممکن است که از طرف یکی از اعضای هسته‌ی سازمانده پیشنهاد شرکت در فراخوان  $x$  به کمیته داده شود و یکی دیگر از اعضای کمیته پیشنهاد شرکت در فراخوان  $y$  را به کمیته می‌دهد. این پیشنهادات بایستی در حضور همه‌ی اعضای کمیته (از جمله هسته‌ی سازمانده) به بحث گذاشته شود، اما در نهایت تنها پایه‌ی توده‌ای کمیته بایستی بتواند در رأی‌گیری شرکت و



تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. هرچند می‌دانیم که بار اصلی اجرای تصمیم بر عهده‌ی هسته‌ی سازمانده است و آن‌ها بایستی تمام هماهنگی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها را انجام دهند و پروژه را به حرکت درآورند، اما رهبر آنان خود ما توده‌ها هستیم.

به بیان دیگر، این پایه‌ی توده‌ای کمیته است که بایستی پروژه‌های کمیته را تصویب یا رد کنند. با این وجود، بدیهی است از هنگام تصویب یک پروژه تا انتهای پروژه، کمیته‌ی محله نیازمند این است که صدها تصمیم ریز و درشت دیگر را بگیرد. این تصمیم‌ها به عهده‌ی کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) خواهد بود. به عنوان مثال اگر پروژه‌ی دیوانروسی و پخش اعلامیه در محله مورد تصویب پایه‌ی توده‌ای قرار گرفت، تصمیم‌گیری در مورد نحوه‌ی اجرای پروژه بر عهده‌ی کمیته‌ی اجرایی است. به همین خاطر، همچنان کمیته‌ی اجرایی از قدرت زیادی در درون کمیته‌ی محله برخوردار است و مسئولیت‌های فراوانی دارد که بایستی نسبت به آن‌ها پاسخگو باشد. می‌توان تصور کرد که در مسیر رشد کمیته‌ی محله، رفته رفته نیاز به تنظیم اسناد رسمی کمیته، از جمله اساسنامه‌ی کمیته، مرامنامه و اصول پایه‌ای عمل در کمیته، استراتژی سیاسی کمیته، آیین‌نامه‌ی داخلی و... احساس خواهد شد. اگرچه هر عضوی از کمیته بایستی این امکان را داشته باشد که در روند تنظیم این اسناد مشارکت داشته باشد، اما باز هم اعضای کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده)، به دلیل تجربه و توانمندی‌هایی که کسب کرده‌اند بیشتر از دیگر اعضا در تنظیم این اسناد اثر خواهند داشت. برای ایجاد توازن میان پایه‌ی توده‌ای و کمیته‌ی اجرایی، لازم است که این اسناد به تصویب پایه‌ی توده‌ای کمیته برسند. لازم است که حداقل چهار بار در سال، این امکان برای اعضای کمیته وجود داشته باشد که اصلاحیه‌هایی بر این اسناد را به کمیته پیشنهاد دهند. باز هم در این جلسات، این پایه‌ی توده‌ای است که بایستی در مورد تصویب یا عدم تصویب این اصلاحیه‌ها تصمیم‌گیری کنند. بدون شک، این موضوع منجر به شکل‌گیری تنش‌هایی میان پایه‌ی توده‌ای و کمیته‌ی اجرایی خواهد شد. اما تنش‌هایی این‌چنین که ناشی از تقسیم متوازن‌تر قدرت میان پایه‌ی توده‌ای و کمیته‌ی اجرایی است، به پویایی و جنب و جوش بیشتر در میان توده‌ها کمک خواهد کرد و به افزایش تعهد توده‌ها به کمیته‌های محلات خواهد انجامید.

برمبنای پیشنهادات بالا، علاوه بر جلسات کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده)، دو نوع جلسات دیگر نیز در کمیته ضرورت می‌یابند:

■ جلسات تمام اعضا برای تصویب پروژه‌های جدید (با حق رأی فعالان پایه‌ی توده‌ای)

■ جلسات تمام اعضا برای تصویب اصلاحیه‌های اسناد کمیته (با حق رأی فعالان پایه‌ی توده‌ای)

در چنین مدلی از دموکراسی توده‌بنیاد، اشخاصی که به عنوان رابط کمیته با دیگر کمیته‌ها و سازمان‌ها تعامل برقرار می‌کنند در قالب «فرستاده» (delegate) این کار را انجام خواهند داد و نه «نماینده» (representator). «فرستاده» کسی است که صرفاً می‌تواند پیام کمیته را به دیگر کمیته‌ها و سازمان‌ها ابلاغ کند. «فرستاده» هیچ نوع اختیاری برای تصمیم‌گیری از جانب کمیته یا بازنمایی کمیته (آنطور که خودش می‌خواهد) ندارد. در حالی که «نماینده» این قدرت را دارد که بر مبنای دریافت خودش از کمیته، مسائل را بازنمایی و همینطور از جانب خودش و به نمایندگی از کمیته تصمیماتی را خارج از کمیته اتخاذ کند. به همین خاطر برای حل شکاف بنیادین درون کمیته‌های محلات، بسیار اهمیت دارد که رابط‌های کمیته در قالب «فرستاده» تعریف شوند.

اهمیت اجرای دموکراسی توده‌بنیاد در این است که نه تنها از بیگانه‌شدن پایه‌ی توده‌ای از کمیته جلوگیری می‌کند، بلکه مانع از این می‌شود که کادرهای احزاب و سازمان‌های سیاسی بتوانند کنترل فرآیندهای تصمیم‌گیری در کمیته‌ها را در دست بگیرند. به بیان دیگر، با اجرای دموکراسی توده‌بنیاد هم می‌توان استقلال کمیته‌های محلات را حفظ کرد و هم زمینه را برای جذب حداکثری اعضای محله فراهم کرد.

ممکن است از استدلال‌های بالا چنین برداشت شود که چنین پیشنهاداتی ماهیتی ضدتشکیلاتی دارند و در نهایت قصد دارند که زمینه را برای تخریب تشکلهای سیاسی فراهم کنند یا افراد را از عضویت در آنها بر حذر دارند. کاملاً برعکس. این متن برای ترمیم شکافی ساختاری نوشته شده که از درون آن شکاف، عناصر ضدتشکیلاتی رشد خواهند کرد. مقصود این استدلال‌ها، زمینه‌سازی برای باز-سازماندهی تشکلهای چپ انقلابی است که دست بر قضا، به دلیل عناصر ضدتشکیلاتی که در درون فرم سازمانی خودشان نهفته است، پایه‌ی توده‌ای را از فعالیت تشکیلاتی (چه در سطح کمیته‌ی محلات، چه در سطوح دیگر) دفع می‌کنند. مقصود این متن بازسازی ارتباط پاتولوژیک و شکسته‌بسته‌ی سازمان‌های چپ انقلابی با مردم معمولی است که اعتمادشان به احزاب چپ و کمیته‌های مرکزی برج عاج‌نشین را از دست داده‌اند. البته، ناگفته پیداست که اگر در مسیر باز-سازماندهی نیروهای چپ انقلابی، تعدادی از تشکلهای سیاسی از قافله عقب‌مانند و نتوانند از درون شکل فسیل‌شده‌ی خویش بیرون بیایند و ارتباطشان را با جنبش‌های توده‌ای از دست بدهند، بایستی بر ماهیت ضدتشکیلاتی تشکیلات خودشان انگشت بگذارند و خودشان را مورد تحلیل و نقد قرار دهند.

ممکن است عده‌ای، استدلال‌های این متن را چرخشی پوپولیستی تلقی کنند که در نهایت قصد دارد ارتباط توده‌ها با کادرهای احزاب و سازمان‌های سیاسی را مختل کند و بر مبنای ترویج نوعی پروپاگاندای «قدرت به دست مردم» زمینه را برای شکل‌گیری پوپولیسم چپ و رهبری فردی آماده سازد. باز هم تأکید می‌کنم که پیشنهادات مطرح‌شده در بالا به هیچ‌وجه برای ایجاد اختلال در تعامل بین کمیته‌های محلات و احزاب و سازمان‌های سیاسی نیست. کاملاً برعکس. پیشنهادات مطرح‌شده، برای حل‌وفصل

اختلالی است که هم‌اکنون در تعاملات میان کمیته‌ها و احزاب وجود دارد. اختلالی که در صورت حل نشدن، زمینه را برای فاصله‌گیری توده‌ها از فعالیت سیاسی تشکیل‌یافته و گرایش به سیاست‌ورزی پوپولیستی فراهم می‌کند. مردمی که نتوانند با کمیته‌های محلات ارتباطی پایدار برقرار کنند، لاجرم همچون توده‌ای همگن و فاقد تکثر درونی، دنباله‌رو رهبری فردی خواهند شد که خود را ضدسیستم و طرفدار مردم معرفی می‌کند.

ممکن است کمیته‌ها، بسته به شرایطی که در آن قرار دارند، هنوز امکان اجرای رادیکال‌ترین شکل دموکراسی توده‌بنیاد را نداشته باشند. ممکن است شرایط کمیته به حدی شکننده و به‌هم‌ریخته باشد که بازسازماندهی ناگهانی کمیته به ترتیبی که در بالا طرح شد منجر به فروپاشی کمیته شود. در چنین شرایطی بایستی کمیته‌ها قدم‌هایی برای حرکت به سمت رادیکال‌ترین شکل دموکراسی توده‌بنیاد تعریف کنند و در چشم‌اندازشان این بازسازماندهی را در نظر بگیرند.

در نهایت، لازم است این نکته را یادآور شوم که در بسیاری از نقاط ایران، خصوصاً کلان‌شهرها که برخلاف شهرهای کوچک‌تر محلات از هویت منسجمی برخوردار نیستند، مسئله‌ی دموکراتیک‌سازی کمیته‌های محلات هنوز موضوعیتی ندارد، بلکه خود تشکیل هسته‌های سازمانده، آن هم زیر فشار شدید سرکوب‌های خونین، همچنان در اولویت قرار دارد. اما، در هنگام تشکیل هسته‌های سازمانده و برقراری اولین ارتباطات با مردم در سطح محلات، می‌بایست این موضوع را در نظر گرفت که حتی اگر هسته‌های سازمانده از مراحل اولیه‌ی شکل‌دهی به خود و ارتباطاتشان با موفقیت گذر کنند و کمیته‌های محلات جدیدی شکل دهند، همچنان در مراحل بعدی رشد خود با شکاف میان کمیته‌ی اجرایی (هسته‌ی سازمانده) و پایه‌ی توده‌ای مواجه خواهند شد.

منڙپوڻ  
Manjanigh

